

به قلم آ. و. توزر
ترجمه از فریدون موخوف

چرا باید در مورد خدا به شکل صحیح فکر کنیم

از کتاب «شناخت آن قدوس»

ای خداوند خدای قادر،
نه خدای فیلسوفان و حکیمان بلکه خدای انبیا و رسولان؛
و بهتر از همه آنها، خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح،
باشد که در حضور تو بی ملامت باشم.

آنهایی که تو را نمی شناسند،
به حضور تو آنطور که هستی، ندا در نمی دهند.
و بدین ترتیب تو را نه، مخلوق افکار خود را پرستش می کنند.
فکر ما را منور کن که تو را آنطور که هستی، بشناسیم.
تا تو را به شکلی کامل دوست بداریم
و به طرزی شایسته پرستش کنیم.

در نام خداوندمان عیسی مسیح، آمین.

مهمترین چیز در مورد ما، آن چیزهایی است که زمانی که در مورد خدا می اندیشیم، به اذهان ما
خطور می کنند.

تاریخ بشر احتمالاً این مطلب را نشان می دهد که هیچ قومی تا بحال نبوده که بالاتر از مذهب خود
باشد و تاریخ روحانی بشر قویاً بر این مطلب صحه می گذارد که هیچ مذهبی بزرگتر از باوری که
برای خدا دارد، نبوده است. پاک بودن و یا نبودن پرستش فرد، بستگی به والا بودن و یا پست بودن
افکار او در مورد خدا دارد.

از این رو بزرگترین سؤال در مقابل کلیسا همیشه شخص خدا بوده است. بدیمن ترین حقیقت در
مورد انسان این نیست که در مقطعی از زمان چه گفته و چه کرده، بلکه در عمق قلب خود، خدا را
به چه مانند کرده است. ما بنخاطر قانون مرموزی که بر جان ما حاکم است، تمایل بر این داریم که

به جانب تصویر ذهنی خود از خدا کشیده شویم. این مطلب نه فقط در مورد فرد مسیحی، بلکه در مورد مجمع آنها نیز که کلیسا باشد، صادق است. آنچه که کلیسایی را در مقابل اذهان نمایان و آشکار می‌کند، تفکری است که در مورد خدا دارد. درست به همان شکل که اهمیت پیام او نیز در چیزهایی است که در مورد خدا می‌گویند و یا نمی‌گویند. چرا که سکوت او اغلب فصیح‌تر از سخنان است. کلیسا هرگز نمی‌تواند از شهادتی که در مورد خدا دارد، فرار کند.

«زمانی که در مورد خدا می‌اندیشی، به ذهنت چه چیزی خطور می‌کند؟» اگر قادر می‌بودیم که از کسی جوابی کامل به این سؤال بیرون کشیم، شاید می‌توانستیم آینده روحانی آن فرد را با اطمینان پیشگویی کنیم. اگر قادر می‌بودیم که از افکاری که رهبران مذهبی متنفذ دنیا در مورد خدا دارند، دقیقاً آگاه باشیم، شاید با قدری یقین می‌توانستیم فردای کلیسا را پیش‌بینی کنیم.

بدون شک قویترین فکری که ذهن بشر می‌تواند خود را به آن مشغول کند، فکر خداست و سنگین‌ترین کلمه در هر زبان، لغتی است که برای خدا دارد. تفکر و قدرت بیان، هدیه خدا به مخلوقات است که به شکل او آفریده شده‌اند: این مخلوقات به شکلی بسیار نزدیک با او همراه‌اند و جدا از او برایشان امکانی نیست. اولین کلمه، «کلمه» بود. این مطلب از اهمیتی زیاد برخوردار است: «و کلمه با خدا بود و کلمه خدا بود.» ما قادر به سخن گفتن هستیم، زیرا خدا سخن گفت. در او کلمه و ایده غیر قابل تقسیم‌اند.

مهم است که فکری که در مورد خدا داریم، تا حد امکان با وجود حقیقی خدا مطابقت داشته باشد. اگر افکاری را که در مورد او داریم، با بیانات عقیدتی خود مقایسه کنیم، خواهیم دید که چقدر بی‌حاصل و بی‌نتیجه‌اند. فکر واقعی ما در مورد خدا، شاید در زیر لایه‌هایی مختلف از آشغال‌های مذهبی مدفون باشد و محتاج به کاوشی آگاه و جسورانه، که آن را از زیر این زباله‌ها بیرون کشد و در مقابل چشم نمایان سازد. اگر می‌خواهیم آنچه را که در مورد خدا برآستی باور داریم، بر خود معلوم نماییم، لازم است عذاب خودآزمایی سخت و دردناکی را به جان خریم.

مفهوم صحیح از خدا نه فقط برای الهیات سیستماتیک، بلکه برای زندگی عملی مسیحی امری بنیادی است. این مفهوم بنیادی در پرستش همان جایگاهی را دارد که بنیاد بنای معبد برای آن. پرستش ما روی این مفهوم بنا شده است؛ اگر این بنیاد قوی و صحیح نباشد، تمامی آنچه که روی آن بناست، دیر یا زود فرو خواهد ریخت. علت شکست ما در داکترین و نیز در بکارگیری اخلاقیات مسیحی در افکار ناقص و فرومایه‌ای است که در مورد خدا داریم.

مفهوم خدا از دید مسیحیت، در جریان سالهای میانی قرن بیستم چنان به تنزل کشیده شده است که کاملاً پایتتر از شأن خدای قادر مطلق قرار دارد و برای مومنینی که به ایمان خود اعتراف دارند، بنیادی می‌نهد که آنها را عملاً به سوی بدبختی و فلاکت می‌کشد.

اگر تمامی مشکلات آسمان و زمین همه با هم بر سرمان فرو ریزند، در مقایسه با مشکل فراگیر خدا چیزی نخواهند بود؛ اینکه او کیست، شبیه کیست، و ما در مقام موجوداتی اخلاقی، در مورد او چه باید بکنیم.

کسی که در مورد خدا به عقیده درستی دست می‌یابد، از ده هزار مشکل موقتی آزاد می‌شود؛ چرا که فی‌الغور در می‌یابد که این مسائل و مشکلات با چیزهایی سروکار دارند که به او مربوط نمی‌شوند؛ با این وجود، گرچه بسیاری از بارهای سنگین زمان از روی دوش او برداشته می‌شوند، بار سنگین ابدیت، او را زیر فشار چنان له می‌کند که بارهای زمان در مقایسه با آن چیزی به شمار نمی‌روند. بار سنگین ابدیت، آن بار خرد کننده، وظیفه‌ای است که انسان در مقابل خدا دارد، وظیفه‌ای که فی‌الغور شروع و به اندازه طول عمر انسان وسعت می‌یابد؛ اینکه خدا را با تمامی قدرت فکر و جان خود دوست بدارد، از او به شکلی کامل اطاعت کند، و او را به طرزی مقبول پرستش نماید. این فشار درونی محکوم کننده زمانی غیرقابل تحمل می‌گردد که وجدان تحت فشار انسان، به او اخبار می‌نماید که نه تنها به هیچیک از آنها عمل نکرده است، بلکه از همان اوان کودکی، در عصیانی احمقانه بر علیه خدای عظیم آسمانها زیسته است.

انجیل می‌تواند این بار هلاک کننده را از فکر انسان بردارد، به خاکستر، زیبایی دهد و بر روح سنگین مغموم کننده، ردای حمد و پرستش بپوشاند. ولی تا زمانی که سنگینی این بار احساس نشود، پیام انجیل برای شخص بی‌معنی خواهد بود. و تا زمانی که رویایی از خدا را در آن بالا و در شکوه و عظمت خود نبیند، نه باری بر خود احساس خواهد کرد و نه از لبان او «وای بر من» بیرون خواهد آمد. دیدگاه فرومایه از خدا خبر خوش انجیل را برای تمامی آنها که چنین دیدگاهی را دارند، از بین می‌برد.

در میان گناهایی که قلب بشر به آنها دچار است، هیچ گناهی به اندازه بت‌پرستی کراهت و نفرت خدا را بر نمی‌انگیزاند، زیرا بت‌پرستی بیش از هر چیز، افترا به کاراکتر اوست. قلب بت‌پرست، خدا را به غیر از آنچه که واقعاً هست، فرض می‌کند - که در خود گناهی بسیار بزرگ است - و به جای خدای حقیقی، چیزی شبیه خود را قرار می‌دهد. این خدا همیشه صورت و شباهت فردی را خواهد داشت که او را آفریده است. وضعیت اخلاقی فکر فرد بوجود آورنده تعیین خواهد کرد که این خدا پاک باشد و یا ملوث، رحیم باشد و یا قدار.

خدایی که از سیاهی‌های قلب بشر سقوط کرده زاینده شود، طبیعتاً شباهتی به خدای حقیقی نخواهد داشت. خدا در مزامیر به فرد شریر می‌گوید: «تو چنان فکر کردی که من هم فردی مثل تو هستم.» مسلم است که چنین تفکری به خداوند بسیار برمی‌خورد، خداوندی که «کرویم» و «سرافیم» در حضور او دائم «قدوس، قدوس، قدوس» یهوه خدای صباپوت» ندا در می‌دهند.

بیاپید این تفکر را از ذهن خود بیرون کنیم که بت پرستی زانو زدن و پرستیدن چیزها و اشیا است و ما انسانهای متمدن از این امر بری هستیم. جوهر و عصاره بت پرستی داشتن افکار ناشایست در مورد خداست. این امر ابتدا در فکر صورت می گیرد و ممکن است هیچوقت خود را به صورت عمل و پرستش چیزی متجلی نکند. پولس می نویسد: «هرچند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند، بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی فهم ایشان تاریک گشت.» و سپس پرستش بت هایی که شبیه انسان و پرنده و وحوش بود، آغاز شد. لیکن این اعمال اهانت آمیز ابتدا در فکر انسان نطفه بست. داشتن افکار غلط نسبت به خدا، نه فقط چشمه ای است که از آن نهر بت پرستی جاری می شود، بلکه در نفس خود نیز بت پرستی است. فرد بت پرست در مورد خدا صرفاً ذهنیات می پروراند و بر اساس آنها چنان عمل می کند که گویی این ذهنیات حقیقت دارند.

این گونه ذهنیات مخدوش و غلط به زودی خود را در مذاهبی که در آن ریشه دوانیده اند، ظاهر می نماید. اعمال قوم اسرائیل این مطلب را به قدر کافی نشان می دهد و تاریخ کلیسا نیز بر آن صحه می گذارد. برای کلیسا ضروری است که در مورد خدا مفهومی والا و ارجمند داشته باشد، زیرا به محض عدول از این مفهوم، به هر شکل و اندازه که باشد، کلیسا نیز همراه با پرستش و معیارهای اخلاقی خود با آن عدول و سقوط خواهد کرد. اولین گام در سقوط هر کلیسا از دست دادن اعتقاد والای او در مورد خدا می باشد.

قبل از اینکه کلیسایی از صحنه ناپدید گردد، بایستی فسادی در الهیات بنیادین او بوده باشد؛ در مقابل این سؤال که «خدا به که مانند است؟»، جوابی غلط داشته باشد و بر آن بنیاد ادامه دهد. چنین کلیسایی ممکن است اعتقادنامه ای بسیار صحیح و استوار را دارا باشد، ولی اعمال آن با مفاد اعتقادنامه نخواهد خواند. و افراد شرکت کننده در آن، از خدا به باوری خواهند رسید که در مورد او صدق نمی کند و با حقیقت او متفاوت است. و این بدعتی است بسیار مخرب و مرگبار.

وظیفه سنگین کلیسا در دنیای امروز این است که مفهومی را که از خدا دارد، پاک نماید و آن را چنان اعتلا بخشد که باز شایسته شأن خدا و کلیسا باشد. این امر در تمامی دعاها و خدمات کلیسا باید مکان اول را به خود اختصاص دهد. اگر چنین کنیم و به فرزندان خود چنان مفهومی از خدا را انتقال دهیم که هیچ تیرگی و سایه در آن نیست، بزرگترین خدمت را به آنان کرده ایم؛ آنچه که ما خود نیز از اجداد عبرانی و مسیحی خود به ارث برده ایم. این برای فرزندان ما بیشتر از هر هنر و علم عمل خواهد کرد!

ای خدای بیت ئیل،

ای تو که هنوز هم قوم خود می خورانی:

تو بودی راهنمای اجداد ما در آن سفر،
آن سفر طاقت فرسا!
اینک نذرهای خود را، دعا‌های خود را
به حضور تخت فیض تو می‌آوریم:
خدای پدران ما!
خدای فرزندان ما نیز باش.

از فیلیپ دادریگ